

در آغوش نور «۵»

بازگشت از فردا...

دکتر جرج جی. ریچی

الیزابت شیریل

با پیشگفتاری از

دکتر ری مُند مودی

فریده مهدوی دامغانی

جایزه بین‌المللی ترجمه منسلیچه ۲۰۰۳ از ایتالیا

نشان طلای افتخار ۲۰۰۳ از شهر راونا و ۲۰۰۴ از شهر فلورانس در ایتالیا

شهروند افتخاری راونا در سال ۲۰۰۵

نشان لیاقت «کمن داتره» از ایتالیا در سال ۲۰۰۶

مترجم برگزیده جشنواره فارابی ۱۳۹۲

نشر ذهن‌آویز

تهران، ۱۳۹۸

فصل نخست



همان‌گونه که عادت دارم و بنا به علاقه شخصی‌ام، زود هنگام به دفتر کارم رسیدم تا دقایقی پیش از رسیدن بیمارم، در اتاقم تنها باشم. نگاهی به اطراف اتاقم افکندم: میز کارم، صندلی‌های راحت، کاناپه نرم و راحت زرد رنگم که درست در مقابل پنجره قرار داشت. حرفه خود، روانکاو را به شدت دوست می‌داشتم و عمیقاً از کارم راضی و خوشنود بودم. در طول سیزده سال اولیه‌ای که به عنوان طبیب کار کرده بودم، اغلب دستخوش این احساس شده بودم که صرفاً به معالجه تنها بخشی از شخصی که در پیش رویم حضور داشت مشغول هستم، و بیشتر با علائم یک بیماری در ارتباط هستم تا خود بیماری.

در بیمارستان ارتشی مِریال^۱ در شهر ریچموند^۲ واقع در ایالت ویرجینیا^۳ که محل کار و اشتغال به حرفه‌ام به شمار رفته بود، مانند هر بیمارستان مدرن و مجهز دیگری، هرگز کوچک‌ترین فرصتی برای داشتن روابطی نزدیک‌تر با بیمارانم نبود. هرگز فرصتی وجود نداشت که بتوانم با آنها آشنایی عمیق‌تری پیدا



کنم. هرگز فرصتی نبود که بتوانم به سؤالاتی پاسخ گویم که آنها در پس سؤالات معمول خود، در اتاق معاینه، با نهایت حجب و معصومیت از من می پرسیدند.

بنابراین در چهل سالگی، دیگر بار راهی دانشگاه و درس و مطالعه شده بودم. انجام چنین درخواستی از همسر، کار آسانی نبود... این که از او بخواهم شهر ریچموند را به خاطر من ترک کند، تا به شهر شارلوتزویل^۱ برویم. کار آسانی نبود که دو فرزندمان را از مدرسه‌ای که بدان عادت کرده بودند، برداریم و به مدرسه دیگری ببریم؛ کار آسانی نبود که موقعیت بسیار خوب و رضایت‌بخش خود را به عنوان رئیس آکادمی پزشکی عمومی در ریچموند رها کنم، و دیگر بار برای سال‌های متمادی، خود را برای درس خواندم آماده سازم و در نقطه دیگری به همراه خانواده‌ام زندگی کنم... اما در طول دوازده سالی که پس از این تصمیم سپری شده است، بارها و بارها از این تصمیم خود خوشنود و خوشحال شده‌ام، و هرگز احساس پشیمانی نکرده‌ام! به همان اندازه، هرگز مانند آن روز در آن لحظه بسیار آرام صبحی تازه، از این بابت، احساس سعادت و دلگرمی نمی‌کردم...!

دفتر مخصوص فهرست بیمارانم را گشودم و نگاهی به اسامی بیماران آن روزم افکندم. خانم میلدرد براون^۲، پیتز جونز^۳، جین مارتین^۴ و سپس ناگهان، انگشتم بر روی نامی متوقف ماند.

نخستین قرار ملاقاتم، درست پس از وقت ناهار، با فرد اُون^۵ بود...

کاملاً از یاد برده بودم که دیروز، قرار بود که او از بیمارستان دانشگاه مرخص شود. گزارش وضعیت بیماری او را هفته پیش، از پزشک معالج خود فرد، تلفنی دریافت کرده بودم: سرطان ریه... اما من این موضوع را از مدت‌ها پیش، حدس

MILDRED BROWN -۲

JANE MARTIN -۴

CHATLOTTEVILLE -۱

PETER JONES -۳

FRED OWEN -۵

زده بودم. فرد به سرطان ریه مبتلا بود و به زودی می‌رفت تا این عالم زمینی را ترک کند. من این موضوع را از همان ماه سپتامبر اخیر، یعنی دقیقاً پنج ماه پیش، دریافته بودم. او برای نخستین بار، با یک رشته علائم بسیار مشخص و واضح، و با حالت افسردگی بسیار حاد به نزد من آمده بود. او پیوسته سرفه می‌کرد، به شدت افسرده بود و بدون لحظه‌ای توقف، به طور ممتد سیگار پشت سیگار می‌کشید. در تمام طول جلسات روانکاوی ما.

همه این علائم، مرا به شدت نگران ساخته بود، به گونه‌ای که ترتیبی داده بودم تا در دانشکده پزشکی ویرجینیا واقع در شارلترویل، معاینه پزشکی کاملی از او صورت گیرد.

از قرار معلوم، فرد هرگز به آن قرار ملاقات نرفته بود. سه هفته پیش، همچنان که دیگر بار به شدت مشکوک به وضعیت او می‌شدم، خود به معاینه او در دفترم پرداخته بودم. بدیهی است که از دستگاه‌ها و تجهیزات لازم پزشکی برخوردار نبودم، اما از طریق استیتسکپی که در اختیار داشتم، به قدر کافی به صدای بیمار و علاج‌ناپذیر ریه‌های او گوش دادم. از آن زمان به بعد، او را وادار ساختم که به انجام یک رشته آزمایشات و معاینات پزشکی ضروری، همت گمارد. این کار بیشتر به خاطر خود فرد صورت می‌گرفت، تا از میان بردن هرگونه شک و ابهامی از ذهنم که از حالا، نتایج آزمایشات را حدس می‌زد...

و اینک، در ساعت یک بعد از ظهر، او قرار بود به دیدنم بیاید.

آخر من چگونه می‌توانستم به یاری او، در این وضعیت بحرانی برخیزم؟ چگونه می‌توانستم او را با این واقعیت وحشتناک، که به زودی باید با مرگ کنار بیاید، رویارو سازم؟ ...

به ویژه آن که در طول ماه‌های اخیر، پیشرفت‌های بسیار چشم‌گیری به انجام